

وجه امتیاز ذاتی از عرضی

بقلم : آقای محمد خوانساری

دبیر دانشکده ادبیات

تشخیص کلی ذاتی (universel essentiel) (۱) از کلی عرضی (universel accidentel) در تعریف دقیق منطقی امور حائز اهمیت مخصوص و ضروری و لازم است. چه سعی دانشمندان و محققان بر آن است که امور را بذاتیات آن تعریف کنند، نه بعرضیات. و بعبارت دیگر، حتی المقدور می کوشند که معرف را بعد تمام (définition parfaite) که جامع تمام ذاتیات معرف است، محدود سازند. برای تحقق این منظور باید تعریف دقیق ذاتی و عرضی و وجه امتیاز قاطع آن دو را دانست تا بین آن دو التباس و اشتباه روی ندهد و یکی بجای دیگری اخذ نشود. این مقاله مختصر بیحد از همین مطلب اختصاص دارد.

کلی ذاتی آن کلی است که داخل در حقیقت افراد باشد. و بتعبیر دقیق تر آن کلی است که ماهیت افراد بدان قائم و وابسته باشد: «الذاتی هو الذي يفتقر إليه الشيء في ذاته و ماهيته» مانند: جسم برای انسان، و حیوان برای انسان، و شکل برای مثلث. چه ماهیت انسان بدون جسمیت یا حیوانیت، و ماهیت مثلث بدون شکل بودن تحقق نمی یابد. یعنی مجال است انسانی باشد بدون جسم با بدون حیات.

اما آنچه شیء در وجود بدان محتاج است (نه در ماهیت) ذاتی نیست. مثلاً انسان برای وجود احتیاج بپدر دارد، اما پدر داشتن داخل در ماهیت انسان نیست،

۱- «L'universel» هم مفاهیم کلی را شامل میشود و هم الفاظ کلی را، و جمعی برخلاف

قیاس «Les universaux» است.

چنانکه می‌توان انسانی را بدون پدر تصور کرد . اما تصور انسانی که حیوان نباشد ، ممکن نیست . یا مثلاً بنا که علت فاعلی عمارت است داخل در ماهیت عمارت نیست .

کلی عرضی (۱) آن کلی است که خارج از حقیقت افراد باشد . مانند خندان و گریان و سفیدپوست و مریض نسبت بآدمی . که مثلاً سفیدی پوست و مرض داخل در حقیقت آدمی نیست و ماهیت آدمی محتاج بآنها نیست . چه بسا انسانهایی که سفید پوست یا مریض نیستند . (۲)

اوصاف ذاتی - هر امر ذاتی دارای تمام اوصاف ذیل است :

۱- انفکاک امر ذاتی از افراد چه در خارج و چه در ذهن ممتنع است . تا آنجا که بعضی در تعریف ذاتی گفته‌اند : « **الذاتی هو الذي لا يمكن رفعه عن الشيء وجوداً و توهماً (۳)** » مثلاً انفکاک جسمیت یا حیوانیت چه در ذهن و چه در خارج از انسان محال است ، و حال آنکه انفکاک رنگ بشره یا غم یا شادی یا جوانی یا زیبایی از آن ممکن است . همچنین جداساختن جسم از میز یا دیوار چه در خارج و چه در ذهن محال است ، اما جداساختن رنگ آن ممکن . چه میتوان رنگ سبز یا دیوار را تغییر داد ، و نیز میتوان در ذهن آنها را بر رنگ دیگر درآورد . مثلاً سبزی را که در خارج سبز است میتوان در ذهن بر رنگ سرخ توهم کرد . همچنین توهم فلان حبشی با رنگ سفید ممکن است . پس سیاهی ذاتی آن نیست یعنی اگر چه در خارج زدودن سیاهی از آن عادة امکان ندارد « که زنگی بشستن نگردد سفید ، ولی برطرف ساختن سیاهی از آن در ذهن ممکن است .

۲- خاصیت دیگر ذاتی اینست که : « **ذاتی شیء لم یکن معللاً (۴)** »

یعنی امر ذاتی قابل تعلیل نیست . مثلاً حیوان بودن انسان جز انسان بودن

۱- عرضی منسوب به عرض مقابل جوهر نیست ، بلکه مقابل ذاتی است . یعنی امر خارج

از ماهیت .

۲- اینکه گوئیم کلی یا ذاتی است یا عرضی ، بنحو مطلق نیست ، بلکه نسبت به موضوعی

است که بر آن حمل میشود . و بنا بر این ممکن است يك کلی نسبت بموضوعی ذاتی باشد و نسبت بموضوع دیگر عرضی .

علتی نمیخواهد . چه انسان بسبب علتی خارج از ماهیت که او را حیوان کرده باشد ، حیوان نیست ، بلکه لذاته حیوان است . چه اگر انسان حیوان بودنش بعلتی باشد ، ممکن است انسان را با فرض عدم علت ، غیر حیوان فرض کنیم . و البته مراد این نیست که حیوان خود بخود و بدون علت ایجاد شده باشد . بلکه مراد اینست که همان که علت انسان است ، علت حیوان هم هست . علت حیوان است بسبب اینکه علت انسان است . اما اگر گفته شود علت ابتدا انسان را بوجود آورد و سپس حیوانیت را باو افاضه کرد ، باطل است . چه لازم میآید که انسانیت بدون حیوانیت تقوم داشته باشد ، و حیوانیت از خارج بر آن وارد شود و این محال است . (۱)

اما بسیاری از امور عرضی معلل هستند . چنانکه میتوان « ضاحک بودن » انسان را تعلیل کرد و گفت : « لِمَ إِذَا يَضْحَكُ الْإِنْسَانُ ؟ » و جواب داد که « لِأَنَّهُ مَتَّعَ حَيِّبٌ » . همچنین اگر بگویند : « چرا انسان مریض میشود ؟ » یا چرا رنگ آدمی زرد میشود ؟ ، میتوان گفت بفلان علت . . . اما اگر بگویند : « چرا انسان حیوان است ؟ » یا « چرا انسان جسم است ؟ » نمیتوان حیوانیت و جسمیت را تعلیل کرد .

۳- امر ذاتی در تعقل مقدم بر ماهیت ذواتی است : « وَ كَأَنَّمَا يَسْبِقُهُ تَعْقُلًا » یعنی فی المثل اول باید تصور « حیوان و ناطق » بشود ، تا تصور « انسان » حاصل گردد . ولی تصور « کاتب » یا « شاعر » پس از تصور « ماهیت انسان » امکان دارد .

۴- امر ذاتی بین الثبوت است یعنی بدیهی است :

وَ كَأَنَّمَا يَضْحَكُ الْإِنْسَانُ لِمَ إِذَا يَضْحَكُ الْإِنْسَانُ ؟

مثلاً چون بگوئیم « فلان انسان حیوان است ، یا جسم است » بدیهی است و محتاج باثبات نیست . اما اگر گفتیم « فلان انسان مهندس یا شاعر یا مریض است » محتاج باثبات است .

همچنین سه ضلع داشتن مثلث محتاج باثبات نیست ولی تساوی مجموع زوایای آن بادوقائمه محتاج باثبات است.



امر ذاتی باید واجد هر چهار وصف مذکور باشد ، و الا جز خصوصیت سوم - یعنی تقدّم در تعقل - سایر اوصاف در پاره ای از عرضیات نیز یافته میشود .

پس چنانکه صاحب بصائر گفته : تعریف ذاتی باینکه «الذاتى هو الذى لا يمكن رفعه عن الشئ و وجوداً و توهُماً» خالی از مسامحه نیست و برای تمیز کامل ذاتی از عرضی کافی نمیشد . چه این وصف در عرضیهاتی هم که لازم ماهیت هستند وجود دارد . و عرض لازم ماهیت هم چه در ذهن و چه در خارج از شیء متمنع الانفکاک (Inséparable) است . و بنا بر این تعریف مذکور تعریف باعم است و مانع نیست . یعنی هر امر ذاتی متمنع الانفکاک از ماهیت است ولی هر متمنع الانفکاک از ماهیت ذاتی نیست . مثلاً سه زاویه داشتن مثلث امری عرضی است و هم در ذهن و هم در خارج از ماهیت مثلث متمنع الانفکاک میباشد و از این قبیل است فردیت پنج و زوجیت چهار . انسانی و مطالعات فربنگی

همچنین معلّل نبودن هم گاهی در عرضیات پیدا میشود . مانند همان فرد بودن پنج و زوج بودن چهار . چه فردیت پنج بعلمتی خارجی موجود نشده است . بلکه عدد پنج فی نفسه و بحسب ماهیت جز فرد نتواند بود . پس هر گاه علمتی پنج را ایجاد کرد ، پس همانا فردیت را هم ایجاد کرده است . اما نه باین معنی که فردیت را او برای پنج ایجاد کرده و بدان داده باشد .

همچنین بین الثبوت بودن هم در بسیاری از عرضیات هست . مانند سیاه بودن زنگی و سه زاویه داشتن مثلث ، و همان فرد بودن پنج .

بنا بر این ما به الامتیاز اصلی و حقیقی ذاتی همان تقدّمش بر ماهیت در تعقل است (۱) و بیان این مطلب آنکه هر ماهیتی که مرکب از اجزاء باشد، هنگامی در اعیان وجود می‌یابد که اجزایش قبلاً وجود داشته باشد (و این تقدم اجزاء بر کل تقدم بالذات است نه تقدم بزمان) و همچنانکه ماهیت مرکب در خارج جز با وجود اجزاء حاصل نشود، وجود ذهنی آن نیز جز با حصول اجزاء ذهنی امکان ندارد. زیرا که «الاعلم صورةً فی الذهن مطابقةً للأمر الموجود». پس اجزاء تصور در ذهن مقدم بر آن هستند، چنانکه اجزاء وجود خارجی بر وجود خارجی تقدم دارند و بنا بر این تعقل هر ماهیتی جز با تعقل اجزاء مشکل آن امکان ندارد. مثلاً باید نخست تعقل حیوان و تعقل ناطق حاصل شود، تا تعقل انسان امکان یابد.

در صورتی که تصور امر عرضی پس از تصور ماهیت ذواتی امکان پذیر است، یعنی چون تصویری بوسیله تصور ذاتیات آن حاصل شد، آنگاه نوبت تصور عرضیات آن میرسد (۲)

تصور ذاتیات ← تصور ماهیت ← تصور عرضیات

مثلاً فرد بودن ۳ عرض لازم است که چه در خارج و چه در ذهن رفع آن از ۳ ممکن نیست. ولی باید تصور عدد ۳ ابتداء در ذهن حاصل شود و تقوم یابد، تا نوبت تصور فرد بودن آن برسد.

۱- «و باشد که میان لازم بین و میان ذاتی مقوم که جزء ماهیت بود اشتباه افتد، بسبب امتناع انفکاک تصور هر دو از تصور ماهیت. اما چون تأمل رود، تصور ذاتی بر تصور ماهیت سابق بود بر تبت. چه تصور آن ذاتی علت تصور ماهیت بود، و تصور ماهیت هم بر تبت بر تصور لازم متقدم بود، چه تصور ماهیت، علت تصور لازم باشد. منلا وجود اضلاع سه گانه مثلث را ذاتی است، و وجود زوایا، سه گانه عرضی لازم. و چون تصور مثلث بی تصور این دو چیز نتواند بود، میان ذاتی و عرضی اشتباه افتد، چه هر دو در نظر اول متشابه نایند، اما چون تأمل افتد معلوم شود که نا اول شکلی که او راسه ضلع بود تصور نکنند، مثلث متصور نشود و تا مثلث در ذهن متمثل نشود زوایا، سه گانه او را در ذهن نیاید. پس بنظر دویم این اشتباه ذایل گردد»

(اساس الاقتباس، ص ۴-۲۳)

۲- بصائر، ص ۹.

همچنین تصور کاتب بالقوه برای انسان ، وقتی امکان دارد که تصور انسان پیش از آن بصورت تام و کامل حاصل شود . و تصور کاتب در تعقل مقدم بر حیوان یا ناطق نتواند بود . چه ناطقیت و حیوانیت منشأ هر استعدادی است که برای انسان تصور شود . و هر یک از استعدادهای آدمی بان دو یا بیکی از آن دو باز می گردد . مثلاً کاتب یعنی آنکه بتواند بوسیله دست مافی الضمیر خود را بصورت علائمی مخصوص بر صفحه ای نقش کند . و تصور این معنی مستلزم آنست که ماهیت زنده متفکر دارای اندام را نخست تعقل کنیم تا بتوانیم کاتب را تعقل کنیم .

تصور حیوان و ناطق ← تصور انسان ← تصور کاتب

پس تصور ذاتی ، مقدم بر تصور ماهیت است ؛ و تصور عرضی ، مؤخر از آن . و همین وجه امتیاز ، وجه امتیاز حقیقی است و هیچ یک از عرضیات را در آن مشارکت نیست .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی